**فقه، جلسه 85: 16/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر، در جلسة قبل در مورد این‌که عدة وطی به شبهه آیا با سایر عده‌ها تداخل می‌کند یا تداخل نمی‌کند صحبت می‌کردیم. ما این را اختیار کردیم که روایت‌های عدم تداخل به دلیل قطعی الصدور بودن مقدم هست بر روایت‌های تداخل، حالا مرحوم شیخ در این مورد ادعای اجماع طایفه هم کرده، به هر حال شهرت خیلی قوی‌ای هم در مسأله هست و مطلب خیلی، به هر حال مشکل خاصی ظاهراً ندارد. حالا یک صحبت این هست که اگر ما این روایات را متعارض دانستیم، نتیجه چی می‌شود؟ بعضی از آقایان تعبیر کردند که اینجا باید به استصحاب مراجعه کرد، آن هم استصحاب حرمت، نه استصحاب بقای عده. اینجا مجرای استصحاب بقای عده نیست، بلکه استصحاب حرمت را باید اجرا کرد.

مرحوم آقای خوانساری رحمت الله علیه در جامع المدارک ایشان می‌فرمایند که اگر این روایت‌ها با هم تکافؤ کردند اینجا محل، محل تخییر هست، باید به تخییر مراجعه کرد، نه به استصحاب و اینها. البته این بحث مبتنی بر این هست که ما در اخبار متعارضین اصل ثانوی را تخییر بدانیم. خب این‌که بحث مبنایی است، به نظر ما ادلة تخییر تام نیامد. اینجور به نظر رسید که ادلة تخییر از جهت متنی و سندی مجموع جهاتی که در مورد ادلة تخییر هست با بحث تعادل و تراجیح را که بحث کردیم به نظرمان نتوانستیم اعتبار ادلة تخییر را اثبات کنیم. بنابر این از این جهت ما نمی‌توانیم تخییر را قائل بشویم. حالا تخییر قائل نشدیم، باید در اینجا چه کرد؟ خب ممکن است ما بگوییم که باز هم به مجرای استصحاب نباید مشی کرد. چون باید طبق قاعدة اوّلیه در اینجور موارد که آیا اصل تداخل است؟ اصل عدم تداخل است، امثال اینها، باید رفتار کرد. خب معمول آقایان که قائل به عدم تداخل می‌شوند، به خاطر همان اصل عدم تداخل می‌گویند روایت خاصه‌ای بر خلاف این قاعده اثبات نشده، ما قائل به عدم تداخل می‌شویم، مرحوم سید که قائل به تداخل شدند، خب اینجا هم طبق اصل می‌گویند باید قائل به تداخل بشویم، چون روایت‌های عدم تداخل ثابت نشده، این است که ایشان در اینجا منهای بحث روایاتی که قائل به تداخل شده مقتضای قاعده در مقام تداخل را هم مطرح کرده و به این هم تمسک کرده. البته ما هم در واقع به همین بیان مرحوم سید رسیدیم. ولی من حالا یک قطعه‌ای را می‌خواهم اینجا ابتداءً صحبت کنم که اگر ما در مسألة تداخل و عدم تداخل قائل به اجمال دلیل شدیم. گفتیم یک سری ظهورات وجود دارد، این ظهورات با همدیگر متنافی هستند، در نهایت ما نمی‌توانیم، نه حکمی به تداخل کنیم، نه حکم به عدم تداخل از جهت ادله، اینجا چگونه باید مشی کنیم؟ اینجا ممکن است شخصی بگوید که مثلاً یک عموماتی که در مورد ازدواج داریم، یا جواز ازدواج یا تحریک به ازدواج، این عمومات در واقع در ایام عده تخصیص خورده. خب ممکن است یک تقریبی ذکر کنیم برای صحت ازدواج به این بیان که بگوییم عموماتی داریم اقتضاء می‌کند صحت ازدواج را. عموماتی که حصّ ۶:۴۵ و بعث به ازدواج کردند. «**وَ أَنْكِحُوا اْلأَيامى مِنْكُمْ وَ الصّالِحينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ**» و امثال این تعبیرات، یا عموماتی که احل لکم ما وراء ذلکم، اینجور عمومات ازش صحت ازدواج استفاده می‌شود، ما ادلة عده یک نوع مقید این عمومات هست، ما نمی‌دانیم این مقید ما دائر بین اقل و اکثر هست، فقط در یک مدت معدودی، در یک فرض کنید آن قدر متیقن عده ازدواج باطل هست، و اگر عقدی صورت بگیرد، باطل است یا این‌که در زمان طولانی‌تری که مجموع دو تا عده، عده را مستقل که در نظر بگیریم که خب یک زمان طولانی‌تری می‌شود دیگر. اگر عده‌ها را متداخل قرار بدهیم و روی هم بگوییم می‌افتند و اینها، زمان کوتاه‌تری می‌شود. آن قدر متیقن را می‌دانیم و از تحت دلیل خارج شده، بیشتر از آن نمی‌توانیم از تحت دلیل صحت خارج شده یا نشده، بنابراین به عمومات مصححة ازدواج، یا عمومات امثال اینها تمسک می‌کنیم. این بیان دو تا مقدمه باید در موردش تام بشود. یک مقدمه این است که اصلاً ما عموماتی برای تصحیح ازدواج داشته باشیم. اگر عموماتی که کل عقد صحیح ما داشته باشیم. اگر نگفتیم که یک سری روایات که در مقام بیان حَصّ به ازدواج است، آنها دال بر، در مقام بیان این نیستند که شرایط ازدواج چه شکلی است، سبب محلّل ازدواج به چه شکل هست و امثال اینها. و احلّ لکم ما وراء ذلکم هم در جلسات قبل اشاره کردیم، حاج آقا می‌فرمایند که این ناظر به مواردی هست که در مقابل مواردی که حرمت طولانی مدت دارد، حالا یا حرمت ابدی، یا لا اقل یک حرمتی که اقتضای طولانی مدت بودن را دارد مثل حرمت جمع بین اختیین، ناظر به اینهاست. اما حرمت‌هایی که در یک زمانی آن حرمت هست، به آنها ناظر نیست و بنابراین در مقام بیان تصحیح عقد از جمیع جهات نیست. بنابراین ما ممکن است بگوییم همچین عموماتی نداریم، عموماتی که در مقام بیان تصحیح ازدواج باشد. یا مثلاً لکل قوم نکاح هم در مقام بیان این نیست که نکاح شرعی هیچ قید و قیودی ندارد. بحث این هست که نکاح‌های اقوام دیگر هم همان‌ها را هم در شرع مقدس تصحیح شده. بالأخره ما روایتی که، یا آیه‌ای که در مقام تصحیح کل عقد النکاح هست ما بگوییم نداریم. این یک نکته.

مقدمة دوم این‌که اگر یک عامی داشته باشیم، یک خاص منفصل مجمل یا مقید منفصل مجمل دائر بین اقل و اکثر داشته باشیم، آیا این اجمال خاص به عام سرایت می‌کند، معمول آقایان می‌فرمایند اجمال خاص به عام سرایت می‌کند، حاج آقا قائل به این هستند که اجمال خاص به عام سرایت می‌کند، خب این استدلالی که ما ذکر کردیم روی مبنای متعارف تام است، ولی اگر مبنای حاج آقا را مشی کردیم که بگوییم اجمال خاص به عام سرایت می‌کند، خب طبیعتاً این بیان تمام نیست. حالا این یک تقریب. و آن بیان حاج آقا در مورد سرایت اجمال خاص به عام به نظر بیان تمامی می‌رسد. و اجمالش را هم عرض بکنم، در واقع ما در جایی که یک خاصی وجود دارد، ما می‌دانیم که متکلم برای بیان مراد جدی‌اش به دو تا کلام اعتماد کرده. بنابراین کاشف از مراد جدی‌اش اماره‌ای که کاشف از مراد جدی‌اش می‌شود آن اماره اجمال دارد. اگر هم ذاتاً طبق اصل اوّلیه به آن، به یک کلام برای افهام مرادش تکیه می‌کرده اینجا با توجه به قرینة منفصل ما می‌فهمیم به یک کلام برای افهام مراد جدی‌اش اکتفا نکرده به دو کلام اعتماد کرده. این دو کلام مجموع این امارات که آنها کاشف از مراد هستند این اجمال دارد. این اجمال بیان حاج آقاست. این یک بیان که ما اگر عمومات را قائل باشیم، عمومات مصححة عقد نکاح را قائل بشویم یا مطلقاتی که تصحیح همة عقود نکاح را می‌کند قائل بشویم.

یک بیان دیگر این هست که ما عمومات را قائل نشویم و برای تصحیح عقد نکاح به اطلاقات مقامی تمسک کنیم که حاج آقا معمولاً سبکشان این سبکی است. خیلی از ابحاث به سبک اطلاق مقامی مجموع ادله بحث را پیش بردند. مثلاً فرض کنید در مورد ادلة جماعت خب مرحوم آقای خویی می‌فرمایند ما دلیلی بر صحت جماعت نداریم، تصحیح جماعت بر خلاف اصل است، بنابراین هر چیزی که شک کردیم که در صحت جماعت دخالت دارد یا دخالت ندارد، اصل این است که در مورد جماعت بدون آنها منعقد نشود، ایشان اینجوری بحث را مشی کردند. ولی حاج آقا با توجه به اطلاق مقامی مجموع ادله جایی که عرفاً جماعت صدق بکند می‌گویند آنجاها اگر شارع مقدس در انعقاد جماعت شرط زائدی داشته باشد آنجا باید بیان کند، وقتی بیان نشد اطلاق مقامی مجموع ادله اقتضاء می‌کند که به این قید مشکوک یا شرط مشکوک یا جزء آنها، یا امثال اینها در جماعت دخالت نداشته باشد. این بیانی هست که حاج آقا دارند. حالا ببینیم در اینجور بیانات در جایی که ما به اطلاق مقامی مجموع ادله تمسک می‌کنیم، اگر در جایی آن یک دلیل منفصلی داشته باشیم که مجمل باشد، آیا باز می‌توانیم به اطلاق مقامی مجموع ادله تمسک کنیم. البته حاج آقا یک بیانی دارند، یک توضیح عرض بکنم. حاج آقا می‌فرمایند که اگر دلیل منفصلی داشته باشیم که از جهت سندی معتبر نباشد. یا احتمال بدهیم یک دلیل منفصلی وجود داشته باشد که به ما نرسیده باشد. این احتمال نرسیدن دلیل منفصل این مضر به اطلاق مقامی نیست. چون در واقع یک بنای عقلایی عام هست که ما اگر شارع مقدس بخواهد یک مقیدی برای دلیل ذکر کند، آن مقید باید به ما رسانده بشود، آن مخصص ؟؟؟ ۱۵:۳۵ باید به ما رسانده بشود، بنابراین ما در جایی که شک داریم که شاید یک، احتمال این‌که شاید یک مقیدی بوده به ما نرسیده این کافی نیست و همچنین در جایی که از جهت ادلة صدور یک مقید و مخصصی حجیتش ثابت نشده، یک مقیدی هست ولی از جهت سندی یا ضعیف است یا لا اقل اثبات حجیتش نشده، خب اینجاها آیا ما می‌توانیم مجرد این احتمال مضر به آن اطلاق مقامی هست. حاج آقا می‌فرماید مجرد این احتمال مضر نیست و به بنای عقلا یا آن مطلقات و آن عام‌ها ما در اینجور موارد تمسک می‌کنیم. این نکته را هم ضمیمه بکنم که تعبیر می‌کنم عام‌ها، چون حاج آقا نکته‌ای را اشاره دارند که در عمومات هم نوعاً عمومات در مقام بیان تبصره‌ها و استثناءهای ویژه نیستند، بنابراین نسبت احتمال بدهیم یک استثنای خاصی بعضی افراد غیر متعارف از تحت عام خارج شده باشد، آن باید متکلم در مقام بیان تبصره‌ها و استثناءها همراه این کلام باشد که خیلی وقت‌ها در مقام بیان این جهت نیست، بنابراین در اینجور موارد هم نیاز داریم ما با مقدمات حکمت عمومیت عام را اثبات کنیم. وقتی متکلم در مقام بیان نیست عموم لفظی شکل نمی‌گیرد، باز هم به همان نحو اطلاق یا اطلاق مقامی باید تمسک کرد. به هر حال. در جایی که احتمال می‌دهیم یک مقید یا مطلقی، یا مخصصی وجود داشته باشد و به ما نرسیده باشد این کافی نیست برای این‌که این اطلاق مقامی زمین بخورد، ولی حالا یک مخصص یا مقیدی به ما رسیده، ولی این اجمال دارد از جهت مفاد. آیا اینجا می‌توانیم ما اطلاق مقامی را در غیر قدر متیقن این مقید یا مخصص به آن تمسک کنیم؟ به نظر می‌رسد مشکل باشد، من تصورم این هست که خیلی ثابت نیست که در اینجور موارد یک بنای عقلایی بر تمسک به آن عام وجود داشته باشد. در واقع ما این به منزلة این، آن عام و این مقید منفصل مجموعاً به منزلة یک دلیل وُحدانی حساب می‌شود. جایی که یک دلیل، ما از اوّل اجمال داشته باشد، آنجا که ما نمی‌توانیم به آن دلیل مجمل تمسک کنیم اطلاق شکل نمی‌گیرد. اینجا هم شبیه همین به نظر می‌رسد که آن مطلق با آن مقید روی هم رفته یک دلیل، به منزلة یک دلیل وُحدانی هستند که اجمال آن مقیِّد یا مخصِّص به این دلیل وُحدانی که عرفاً آن دو تا دلیل به منزلة یک دلیل تلقی می‌شوند سرایت می‌کند. فکر می‌کنم مشکل باشد که ما در اینجور موارد به اطلاق مقامی بتوانیم تمسک کنیم. خب دیگر این بحث‌ها اینجا هست.

از این بحث‌ها که در گذریم، اگر گفتیم که نه اطلاق مقامی و امثال اینها، حالا اطلاق لفظی یا عموم لفظی، یا اطلاق مقامی یا عموم مقامی وجود ندارد، ما می‌رویم در مرحلة اصل عملی. در اصل عملی ما در واقع این خانم در عده بوده. اینجا فرض کنید که. این خانم در عده تزویج صورت گرفته و دخول شده، وطی به شبهه انجام گرفته. فرض این است که این عدة وطی به شبهه مثلاً طولانی‌تر از آن عدة اصلی‌اش هست. حالا صحبت سر این بود که آیا این عده‌ها روی هم قرار می‌گیرد یا نه، هر کدام باید، فرض کنید عدة وطی به شبهه را بعد از آن عدة اصلی باید عدة وطی به شبهه نگه دارد. خب ما اینجا نمی‌دانیم، اینجا باید چگونه مشی بکنیم؟ آیا استصحاب بقای عدة وطی، به چه نحو باید استصحاب‌ها را در نظر بگیریم؟ به نظر می‌رسد که به اصطلاح یک مقداری مختلف هست. یعنی ما مثلاً فرض کنید یک خانمی در عدة وفات بوده. وطی به شبهه شده که وطی به شبهه‌اش عده‌اش عدة طلاق است. اگر این عدة طلاق ما احتمال می‌دهیم که این عدة وطی به شبهه در همان عدة طلاق روی آن عدة طلاق تداخل کرده باشد و تمام شده باشد. احتمال هم می‌دهیم که بعد از عدة وفات باید از حالا به بعد عدة وطی به شبهه نگه دارد. اینجا ما دلیل نداریم که عدة وطی به شبهه غیر از آن زمانی که عدة طلاق این احتمال دارد که عدة وطی به شبهه در همان زمان عدة وفات روی او قرار گرفته باشد و تمام شده باشد. بنابراین این‌که بعد از تمام شدن عدة وفات، عدة وطی به شبهه شروع شده باشد ما دلیل نداریم، ما استصحاب می‌کنیم عدم، یعنی ما دلیل نداریم برای استصحاب عدم وجوب، در واقع ما ممکن است بگوییم که نمی‌دانیم اینجا احتمال دارد عدة طلاق در همان ایام با عدة وفات سپری شده باشد. ما استصحاب عدم عدة طلاق در آن ایام نمی‌توانیم جاری کنیم، در زمانی که عدة وفات بوده. چون فایده ندارد. فرض این است که عدة طلاق یک اثر زائدی ندارد. چون اثر زائدی ندارد، عدة وطی به شبهه در آن دوران خب جاری نمی‌شود، نمی‌دانیم بعد از این‌که طرف از ۴ ماه و ۱۰ روزش سپری شد معتده به عدة وطی به شبهه می‌شود یا نمی‌شود، استصحاب عدم معتده شدن به عدة وطی به شبهه را می‌تواند جاری کند. عدة وطی به شبهه اگر هم بوده قبلاً بوده، تازه اگر هم عدة وطی به شبهه هم بخواهیم جاری کنیم، چون احتمال می‌دهیم عدة وطی به شبهه سپری شده. مثلاً اینجوری در نظر بگیریم، ببینید این احتمال دارد که فرض کنید اوّل عدة وفات این وطی به شبهه اتفاق افتاده باشد. همان ده روز اوّل. سه ماه بعدش عدة وطی به شبهه احتمالاً تمام شده. اگر این عدة وطی به شبهه اگر تداخل کرده باشد بعد از ۳ ماه تمام شده. اگر تداخل نکرده باشد بعد از عدة وفات تازه باید عدة وطی به شبهه را نگه دارد. پس بنابراین آن یک ماه آخر قطعاً عدة وطی به شبهه در حق این زن نیست. استصحاب می‌کند غیر معتده بودن به عدة وطی به شبهه را. بنابراین این، بله اگر کسی استصحاب کلی قسم ثالث را قبول داشته باشد، بگوییم که این خانم در زمان عدة وفات معتده بود. احتمال دارد که بعد از زمان عدة وفات هنوز معتده باشد، استصحاب می‌کند اصل معتده بودن را که از نوع استصحاب کلی قسم ثالث هست. استصحاب این کلی قسم ثالث را ممکن است بگوییم شخصی این استصحاب را آنجا جاری می‌کند. که اوّلاً مبتنی بر این هست که استصحاب کلی قسم ثالث جاری بشود، اوّلاً. ثانیاً نگوییم این استصحاب کلی قسم ثالث محکوم استصحاب عدم معتده بودن به عدة وطی به شبهه هست. چون شک ما در این‌که الآن معتده هست یا معتده نیست، ناشی از این است که عدة وطی به شبهه شروع شده، یا عدة وطی به شبهه شروع نشده. ممکن است ما بگوییم استصحاب عدم معتده بودن به عدة وطی به شبهه این حکومت دارد بر استصحاب آن کلی قسم ثالثی که اینجا وجود دارد. خب این بحث‌ها در جایی. اینها همه در صورتی هست که آن عدة وطی به شبهه به‌طور کامل احتمال دارد که در زمان آن عدة وفات سپری شده باشد. ولی اگر نه عدة وطی به شبهه احتمال دارد قسمتی‌اش روی او افتاده باشد. ما فرض کنید که آن عدة اوّلیه، عدة طلاق بوده. وقتی عدة طلاق بوده خب عدة وطی به شبهه هم عدة طلاق است است دیگر. اگر عدة وطی به شبهه مستقل باشد، باید بعد از تمام شدن آن عدة طلاق، عدة وطی به شبهه تازه شروع می‌شود. اگر نه مستقل نباشد، روی همان عدة طلاق قرار می‌گیرد، قسمتی از این عدة طلاقی که بوده عدة وطی به شبهه هم حتماً هست. یعنی، عدة، نه. نه، احتمال دارد که قسمتی از آن عدة طلاق، عدة وطی به شبهه هم باشد. پس بنابراین ما این‌که این زن معتده نیست به عدة وطی به شبهه، استصحاب عدم معتده بودن به عدة وطی به شبهه را ما نداریم. ما نمی‌دانیم احتمال دارد معتده باشد به عدة وطی به شبهه. احتمال هم دارد معتده به عدة وطی به شبهه نباشد با، و بنابراین ما می‌دانیم نتیجة بحث این است که در بعد از این‌که طلاق، آن عدة طلاق اوّلیه سپری شد حتماً معتده به عدة وطی به شبهه است. چون یا عدة وطی به شبهه تداخل کرده، از همان زمان وطی به شبهه این عدة وطی به شبهه هم شروع شده، الآن البته هنوز تمام نشده، یا از حالا عدة وطی به شبهه دارد شروع می‌شود. پس بنابراین فرض کنید که اگر یک ماه از عدة طلاق گذشته، وطی به شبهه انجام شده باشد. خب ما احتمال می‌دهیم که عدة وطی به شبهه از زمان وطی به شبهه تا سه ماه بعد باشد، یعنی دو ماهش با آن عدة طلاق اصلی تداخل کرده باشد، احتمال دارد که نه دو ماهش تداخل نکرده باشد از بعد از تمام شدن او تازه شروع می‌شود. پس بنابراین یک ماه از عدة طلاق اصلی آن قطعاً معتده به عدة وطی به شبهه هست. وقتی معتده به عدة وطی به شبهه هست آنجا را یقین دارد که معتده. بنابراین نمی‌داند عدة وطی به شبهه بعد از سه ماه از آن عدة اوّلیه، عدة طلاق سپری شده یا سپری نشده، استصحاب بقای معتده بودن به عدة وطی به شبهه را انجام می‌دهد که دیگر یک استصحاب شخصی هست نه استصحاب کلی. اینجا استصحاب بقای معتده بودن به عدة وطی به شبهه را می‌تواند جاری کند. و نتیجه‌اش این است که عدة وطی به شبهه را باید ادامه بدهد. چون در واقع این البته با توجه به این هست که آن به محض، چون در واقع این‌که شما بگویید که یک استصحاب دیگری داریم، آن این است که ما به محض وطی به شبهه نمی‌دانیم معتده به عدة وطی به شبهه شده یا نشده، استصحاب عدم معتده شدن به عدة وطی به شبهه به مجرد وطی به شبهه را جاری بکنیم. خب این استصحاب اثری ندارد. فرض این است که عدة وطی به شبهه با عدة طلاق هیچ با همدیگر تفاوتی ندارند، حکم عدة وطی به شبهه با عدة طلاق بگوییم با همدیگر فرقی ندارند. حالا البته، در دوره‌ای که عدة طلاق زن معتده هست به عدة طلاق این است که معتدة به عدة وطی به شبهه بودن یا نبودن اثری ندارد. چون احکامی که عدة طلاق دارد، عدة وطی به شبهه حکم جدیدی درش وجود ندارد، بنابراین در همان ایامی که معتده هست به عدة طلاق، استصحاب عدم معتده بودن به عدة وطی به شبهه در آنجا اثری ندارد. استصحاب بقای عدة وطی به شبهه بعد از تمام شدن عدة طلاق را جاری می‌کند. بنابراین اینگونه تفاوت‌هایی اینجا وجود دارد.

حالا اینها همه در صورتی هست که آن عده‌ای که احتمال می‌دهد عدة جدیدی که احتمال می‌دهد عدة مستأنفه باشد آن در زمان آن عدة قبلی اثری برش مترتب نباشد. ولی آن عدة جدید اگر احتمال بدهد که اثری برش مترتب باشد، مثلاً حالا این، حالا صورت‌های مختلف مسأله را باید دقت کرد. آیا صورتی داریم که آن عدة مستأنفه‌ای که اینجا ما مردد هست آن عده‌اش مستأنفه است یا عده‌اش متداخله در او هست، اگر متداخل باشد یک اثر زائدی بر آن عده در زمان تداخلش بار بشود. من الآن ذهنم نیست که یک اثر خاصی، حالا این را یک قدری تأمل بکنیم ببینیم که آیا اثر خاصی می‌تواند باشد که استصحاب به جهت آن اثر خاصی که ممکن است عده در ظرف تداخل با عدة قبلی داشته باشد به آن جهت با استصحاب که لازمه‌اش مستأنفه بودن عده هست با آنها با همدیگر تعارض کند، این را یک قدری دقت کنیم ببینیم موردی پیدا می‌کند که استصحاب‌ها با همدیگر تنافی داشته باشند یا موردی ندارد. خب حالا یک مقداری این بحث استصحاب را دقت کنیم ببینیم صورت‌های مختلفش آیا با همدیگر تفاوت می‌کنند یا نمی‌کنند. البته همة این مسائل مبتنی بر این مقدمه هست که ما استصحاب را در شبهات حکمیه جاری بدانیم البته. ولی خب اگر استصحاب را در شبهات حکمیه جاری ندانیم، خب دیگر این بحث‌ها جاری نخواهد بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان